



ویدا کریمی

از جمهوری تا میهمانی افلاطون

روشن به مردم لبخند می‌زنند. زنانی که همپای مردان در میدان‌های رقص و ورزش و حتی جنگ چون خورشید می‌درخشند. سفره‌های عمومی که برای مردم پهن می‌شوند. مردانی نیرومند که با بدن‌هایی به زیبایی مجسمه‌های مرمرین و اندامی به کشیدگی شمشیر، همواره مشق جنگ می‌کنند تا پای بیگانه‌ی متجاوز را از شهر قطع کنند و نیز می‌توان همانند «نیچه»، این غول زیبای آتشین مزاج فلسفه، به افلاطون بوزخندی زد، زیرا که معتقد است: «افلاطون در برابر واقعیت ترسوست و در نتیجه به سوی جهان آرمانی می‌گریزد.» (۳) شاید بتوان به «نیچه» حق داد تا اینگونه‌تر برابر افلاطون بایستد. «نیچه»، عصر تراژیک یونان (قرن پنجم و ششم قبل از میلاد یعنی دوران قبل از نضج فلسفه‌ی افلاطون) را بهترین و شکوه‌مندترین دوران یونان می‌داند چراکه فیلسوفانی مانند پالاس، اناتزیمن و هراکلیت می‌زیسته‌اند. فلاسفه‌ای که ماده را اصل جهان می‌دانسته‌اند. همان فلاسفه‌ای که شوپنهاور به آنها «جمهوری اندیشمندان خلاق» نام داده است (۴).

اما افلاطون در تمامی آثارش این فلاسفه را رد می‌کند و اصولاً

«یک اثر هنری هر چه بتواند کلی طبیعی یا مثال افلاطونی شینی را بهتر نشان دهد به موفقیت نزدیکتر است. به همین جهت منظور از تصویر یک شخص، مطابقت محض نیست بلکه غرض آن است که تا حد امکان بعضی از صفات اساسی یا کلی انسان را عرضه بدارد.»

این گفتار سخن کسی است که در مورد هنر چنین می‌گوید: «عمل هنر، رهایی‌دانش از قید هوی و اراده و تردنفس و منافع مادی و ارتقاء به مرتبه‌ی شهود و حقیقت است. مقصد علم جهان است با جزای آن و مقصد هنر جزء و فردی است که جهانی در آن نهان است.» (۱) غیر از شوپنهاور، می‌توان ستایشگران فراوانی در طول تاریخ بیابیم که افلاطون را با رفقت کامل یا به ناچار ی پرستیده‌اند!

می‌توان شیفته بود و کالی پولیس (۲) را پراز زیبایی‌دنگارنگ چهره‌ها و رقص‌ها و آوازه‌ها دید. کودکان و جوانانی که دسته دسته به دور پرستشگاه‌ها می‌رقصند. بی‌مردانی با ریش و مو و لباس‌های بلند سفید که بانگاه‌های

از تراژدی بیزار است. این نفرت را بخصوص در مسالهی دوران بختگی افلاطون «قوانین»، بارهادر مورد شاعران ونمایشنامه‌نویسان تراژدی‌نویس ابراز می‌داردومی‌توان آن را، زابیده‌ی موهبت‌فکری افلاطون در یونان دانست. زیرا هنگامی که افلاطون در یونان شروع به‌نشر عقاید خود کردو بازمینه‌سازیهایی که استادش سقراط، فراهم آورده بود، ضرورت دادن «اخلاقی جدید» را به‌جامعه‌ی یونانی لازم می‌دانست. این «اخلاق»، با فلسفه‌ای نوله‌لازمه داشت. افلاطون گمان می‌کرد که با هرج و مرج شدید اخلاقی در یونان روبروست و این هرج و مرج را به‌دلیل وجود «اخلاق تراژیک» یونانیان می‌پنداشت. «اخلاق» تازه‌ی افلاطون هنر و تربیتی خاص خودمی‌طلبید و او برای بشارت دادن تازه‌هایش به‌مردم یونان «زیبایی‌شناسی» نوینی را پدیدآورد.

مفهوم زیبایی در یونان باستان و هنر و تربیت افلاطونی

«هربرت رید» در این مورد در کتاب «معنی هنر» آورده است که تصور زیبایی در یونان باستان نتیجه‌ی فلسفه‌ی خاصی از زندگی بود. این فلسفه بشری است. به‌این‌معنی که ارزش‌های انسانی مورد توجه و ستایش واقع می‌شده‌اند و خدایان هم مانند انسان ارج داشته‌اند. «هربرت رید» سپس می‌افزاید: «هنرمند مانند دیانت صورت آرمانی شده‌ی طبیعت بود و به‌خصوص صورت آرمانی‌شده‌ی انسان بود به‌نام حد اعلاى فراگرد طبیعت.» (۵)

اما زیبایی‌شناسی افلاطون بر پایه‌های اخلاقی استوار است و می‌توانم بگویم در واقع مقصود افلاطون از زیبایی همان «خوب» است که در مقابل «بد» قرار می‌گیرد و معیار خوبی یا بدی موضوعات هنری را نیز همین «نیکی» و «بدی» تشکیل می‌دهد. افلاطون بویژه در رسالهی «فیلوس» به دنبال زیبایی ولدتی می‌گردد که از شکل بیرونی و درونی اشیاء پدیدار می‌شود. شکل بیرونی حواس را بیدار می‌کند و شکل درونی، روح را به سوی نیکی می‌برد و رنج و درد را می‌زداید. لازم به یادآوری است که افلاطون بخصوص در دورسالهی «قوانین» و «فیلوس» تعاریف متضادی از مفهوم «لذت» به دست می‌دهد. در «قوانین» لذت با تحمل رنج و درد و نوعی ریاضت‌کشی حاصل می‌شود تا مفهوم خوب و زیبا را بیافریند. اما بطور کلی آنچه را که با مطالعه و تطبیق آثار افلاطون در مورد زیبایی می‌توان دریافت، این است که زیبایی مورد نظر او یک زیبایی حقیقی است که از روح برمی‌خیزد و از درون انسان ناشی می‌شود. اگر این انسان، دارای تربیت هنری مناسبی که در خدمت «فضایل چهارگانه» (۶) است، گردد، از حس زیبایی‌شناسی قوی برخوردار خواهد بود و در غیر این صورت انسانی زشت‌منظر است، حتی اگر جسم‌زیبا داشته باشد. آموختن فضایل چهارگانه به وسیله‌ی تربیت امکان‌پذیر است و کسی که از تربیت نیک بهره‌مند باشد، زشتی‌ها و نقایص را در طبیعت و نیز آثار هنری، بایک نگاه درمی‌یابد و از آنها دوری می‌گزیند و از دیدن آثار زیبا، شادمان می‌شود. «چنین کسی از اوان کودکی از زشتی بیزار و به‌زیبایی مشتاق است بی‌آنکه به‌علت آن آگاه باشد. بعد چون خرد در وجودش راه‌یافت از اشتیاقی که به‌زیبایی دارد، لذت می‌برد و درمی‌یابد که علت اشتیاقش به‌زیبایی، بی‌وندی است که میان زیبایی و روح تربیت‌یافته‌ی او وجود دارد.» (۷)

در کتاب سوم جمهوری، افلاطون به‌این نتیجه درمی‌رسد که هدف از تربیت آن است که روحی خواستار زیبایی پدیدآید. روحی که در پی زندگی «درست و زیبا» باشد.

در رسالات افلاطون هدف زندگی به‌اشکال گوناگون بیان شده است. افلاطون «خوردن و خوابیدن» و «آرامش و چربیدن»

را تشانه‌ی رذالت جاننداری به‌نام انسان می‌داند و معتقد است که زندگی سخت و مشقت‌بار که همانا مفهوم عمیق رنج و درد را به یاد می‌آورد، سبب قدرت انسان می‌شود. انسان طالب آرامش و چربیدن طعمه‌ی انسانی می‌شود که به مشقت و سختی خو گرفته و خود را تربیت کرده است. در اینجا است که رستگار «قوی» به نظر می‌آید نه آنکه خوشی‌های نازبا را می‌گزیند.

تعلیم و تربیت از طریق هنر

قبل از پرداختن به این بحث، می‌خواهم به‌باره‌ای تناقضات در رسالات افلاطون تا آنجا که مربوط به کار ماست، اشاره کنم. خواننده‌ی آثار افلاطون در «قوانین» همواره به‌خشم او نسبت به رشته‌های مختلف هنر بخصوص شعر برمی‌خورد. حال آنکه در رسالهی «ایون» مقام شاعر به‌عرش می‌رسد و افلاطون او را واسطه‌ی بین حقایق و انسان می‌داند. آن‌گونه که شاعر را در حالت الهام گرفتن از خدای شعر، از خود بیخود و شیفته‌ی وزن و آهنگ و سروده‌هایش را نیز جاری از جویها و چشمه‌های غسل‌باغ خدای شعر، می‌داند و او را به‌زنبور عسلی مانند می‌کند که از گلی به‌گل دیگر می‌نشیند و شیره‌های آنها را در شعر خود می‌ریزد. افلاطون در این رساله همچنین می‌گوید که شعر گفتن بر وفق قواعد هنر، نیست بلکه به‌سبب نیروی خدایست و سپس می‌افزاید که شاعران نیز مانند پیامبرانند که خداسنخان خود را برای اطلاع مردم به شاعران می‌گوید. چرا که پیامبران و شاعران و راویان و شنوندگان آنان، مانند حلقه‌هایی که از مغناطیس (مقصود قدرت خداست) نیرو می‌گیرند، بهم متصل هستند، شاعر حلقه‌ی نخستین این سلسله است. راویان و نمایش دهندگان حلقه‌های بعدی‌اند و شنوندگان و حاضران، آخرین این حلقه‌ها می‌باشند.

در رسالهی «مهمانی» افلاطون با زیبایی فراوانی که در گفتار ارائه می‌دهد به‌وصف عشق و ارتباط آن با شعر و شاعر می‌پردازد. افلاطون شاعران و نیز موسیقی‌دانان را بیش از سایر هنرمندان دارای موهبت آفرینندگی می‌داند. آفرینشی که از دیدگاه افلاطون امری وسیع و پیچیده است و باعث می‌شود که نیستی به هستی آید. لیکن در رسالات دیگر افلاطون بویژه «جمهوری» و «قوانین» هر جا که سخن از هنر و هنرمند و شعر پیش می‌آید، با نظر بدبینانه‌ی او و همچنین سخت‌گیرانه‌ی او روبرو می‌شویم تا آنجا که حتی دخالت صریح و کامل قانون و دولت را در امور هنری لازم و حتمی می‌داند. آشکار است که این موشکافی به‌دلیل اهمیت فراوانی است که افلاطون در رسالات «جمهوری» و «قوانین» برای «اخلاق» و «تعلیم و تربیت» قایل می‌شود. افلاطون معتقد است که کودک بعد از آنکه توانایی خواندن یافت باید او را به‌اشعار خوب مردان بزرگ آشنا کرد و کودک نیز باید کوشش و زهدت آنها را از بر سازد و سرمشق خود قرار دهد و سپس موسیقی را با شعر شاعران بزرگ همراه کند و وزن و هماهنگی را در خورتوانایی ذهن خود بیاموزد تا در رفتار و گفتار کودک نظم و زیبایی پدیدآید. در رسالهی «فدروس»، افلاطون به‌اثرات موسیقی اشاره می‌کند و آن را سبب پرورش نبوغ می‌داند. در «قوانین» موسیقی به‌دو شکل بررسی می‌شود:

۱- قسمتی که نمایان‌کننده‌ی دلیری و قهرمانی است و خاص مردان است.

۲- قسمتی که وزن‌ها و آهنگ‌های معتدل و آرام دارد و بسا طبیعت زنانه‌سازگارتر است. (۸) افلاطون تأثیر موسیقی را به‌هنگام بازی در آموختن قانون، چنین وصف می‌کند: «اگر کودکان جامعه‌ی ما هنگام بازی به‌قاعد و نظم، خوب‌گیرند و سپس از راه موسیقی، قانون را در درون خود جای دهند در سراسر زندگی

تربیت گروهی هنر

در رسالات افلاطون، بویژه «جمهوری» و «قوانین» هر جا که سراغ از هنر بگیریم، سخن افلاطون را خطاب به گروههای بزرگ مردم و به اعتقاد من، تمام مردم می‌یابیم. افلاطون همواره به دنبال آن گونه تربیت هنری است که بتواند جامعه را دربرگیرد. هنر از دیدگاه افلاطون کمتر می‌تواند یک موضوع انتزاعی باشد که افراد خاصی بتوانند به آن بپردازند. هنر افلاطونی همگانی است و بر اثر تربیت از دوران کودکی تا جوانی، هر کس می‌تواند به آن دست یازد و پرورش آن رامیسر سازد.

هنر افلاطونی، هنری است که بتواند تربیت کند و اخلاق نیک و اصیل را در جوانان برانگیزد.

اما اشکالاتی که افلاطون در روش تربیتی خود برای جوامع بازگو می‌کند ناشی از توعلت اساسی می‌شود، افلاطون با توجه به این علل بیان می‌دارد که روش تربیتی او در جوامعی که معمول‌هایی از این علل در خود داشته باشند، قابل استفاده نیست:

- الف - حرص بی‌پایان مردم و بی‌خبری آنها از جنگ.
- ب - قوانین اساسی (منظور قوانین اساسی آن دوران است) و شیوه‌های حکومتی مانند دموکراسی، الیگارش و استبداد (افلاطون این اشکال حکومتی را در رسالات جمهوری و قوانین به تفصیل شرح می‌دهد). (۱۲)

نقد هنر افلاطونی و مشخصات آن

«افلاطون» در رساله‌ی «قوانین» در مورد داوری هنر می‌گوید: «نقشه‌ی عالی چنان نقشه‌ای است که افراد شریف و تربیت شده را، شادمان کند و بهترین و عالی‌ترین نقشه‌ها چنان است که کسی را که از حیث قابلیت و تربیت در بالاترین مرتبه قرار دارد به نشاط آورد.» (۱۴) سپس مشخصات اخلاقی داور را، قابلیت انسانی که شامل روشن بینی، اطلاع در موضوع داوری و شجاعت می‌باشد، می‌داند: «داور واقعی حق ندارد از توده‌ی تماشاگران الهام بگیرد و از همه‌ی مردم بهر آسد.» (۱۵) و بعد می‌افزاید که اگر تربیت ذوق و سلیقه‌ی مردم به خود مردم سپرده شود، روز به روز فاسدتر می‌شوند.

افلاطون سه شرط را برای ناقد هنر ضروری می‌شناسد و داوری درست را بر مبنای حقیقت (هرچه شبیه بودن آثار هنری با سرشقی) (۱۶) و نه لذت می‌بندارد:

- ۱- اثر چه چیز را می‌خواهد نشان دهد و خود آن چیز چیست؟
- ۲- اثر هنری تا چه حد درست ساخته شده است؟
- ۳- زیبایی اثر تا چه حد است؟ (۱۷)

در این میان، تشخیص خوبی یا بدی شعرها نیز، با پاسداران جامعه است و برتری یا اشعاری است که توسط «مردان دلیر و درستکار در ستایش یا تکویش اشخاص سروده شد» و پاسداران قانون، رای به شایستگی آنها (اشعار) داده‌اند. یا چنان اشعاری که جنبه‌ای مقدس دارند و وقف خدا یابند. (۱۸) و اما قوانینی که افلاطون برای ساختن شعرها در مراسم قربانی قایل می‌شود، دارای سه اصل است:

- ۱- کلمات و عباراتی که در سرودهای گار می‌روند، نباید حاوی پیش‌بینی‌های خوبی برای آینده باشد.
- ۲- باید در انشای هر قربانی به خدایی که به او قربانی داده می‌شود، دعا کرد.
- ۳- شاعران ضمن دعا، باید چیز خوبی از خدا بخواهند نه چیز بدی که به نظر آنان خوب می‌نمایند. شاعر نباید در اشعار

قانون همراه آنان خواهد بود و سبب خواهد شد که آشفته‌گی و بی‌سرو- سامانی از جامعه رخت بر بندد.» (۹)

و همچنین تاثیر ادبیات و موسیقی را اینگونه بیان می‌دارد: «همراه بودن تربیت روحی با تربیت بدنی سبب می‌شود که خرد و خشم با یکدیگر هماهنگ شوند، فرد به یاری ادبیات و موسیقی و دانش نیرو می‌گیرد و خشم در پرتو آهنگ و وزن ملایم و معتدل می‌گردد.» (۱۰) این «همراه بودن تربیت روحی با تربیت بدنی» مسئله‌ای است که افلاطون به آن ارزش فراوان می‌تهد و معتقد است: «تربیت درست چنان تربیتی است که بتواند تن و روح آدمی را خوب و سالم کند و تن انسان هنگامی زیبا می‌شود که از کودکی راست به بار آید.» (۱۱) در این مورد افلاطون به ورزش برای رشد سریع بدن و دچار نشدن به بیماریها اشاره می‌کند و حتی نوزادان و کودکان شیرخوار، را نیازمند ورزش می‌داند. به همین دلیل تقسیم بندی مهم او، در مورد مواد آموزشی برای دورانی که کودک قابل آموزش است، بدینگونه آمده است:

- ۱- موضوعاتی که به تن مربوط اند و ورزش خوانده می‌شوند.
- ۲- موضوعاتی که به منظور تربیت روح آموخته می‌شوند. ورزش خود نیز به دو بخش تقسیم می‌شود:
الف - رقص ب - کشتی‌گیری
رقص نیز، دو گروه بزرگ را شامل می‌گردد:

(۱) این نوع رقص تجسمی از سخنان خدای دانش و هنر است. رقص کننده، رفتاری بر ازنده‌ی آزاد مردان دارد. این رقص را می‌توان تقلیدی از بدنی زیبا که نماینده‌ی تمایلات شریف است، دانست.
(۲) این رقص به منظور نشان دادن حرکات و چالاک‌ی بدن است که چون از حد اعتدال بیرون می‌رود، بدن را زشت مجسم می‌کند و انسان را پست نشان می‌دهد.

رقص های گروه اول خود نیز به دو شکل می‌باشند:

(الف) بدنی زیباراگه با روحی دلیر نشان می‌دهد که به آن رقص جنگ می‌گویند در رقص جنگ، رقصنده حالات دفاع و چرخش سر به چپ و راست و جست و خیز به بالا و پایین و حالت‌های مختلف تیراندازی و... را دارد.

(ب) رقص صلح است که بدن حالات خوشنود و شادمان دارد و روح دارای آرامش و اعتدال است. رقص صلح با کمال شادی و رضایت انجام می‌شود و حرکات، آرام انجام می‌پذیرند. (۱۲)

در اینجا، همانطور که آشکار است. افلاطون به جنگ اهمیت فراوان می‌دهد و آمادگی برای آنرا، در هر زمان، یکی از نهادهای جامعه می‌شمارد که مرتا وزن و کونک باید به آن بپردازد. البته افلاطون جنگ را تأیید نمی‌کند و معتقد است که جنگ به خاطر تنگدستی اقوام پدید می‌آید.

اما بهر حال کشور باید همیشه آماده‌ی جنگ باشد. از این دیدگاه است که یکی از موارد تعلیم و تربیت جامعه را تمرین جنگ قرار می‌دهد و رقص و همچنین شعر و موسیقی و نمایش را، به مدد آن می‌آورد. نیز به همین سبب است که همواره شجاعتی توأم با عقل را می‌ستاید و آن را یکی از «فضایل چهارگانه» می‌خواند.

افلاطون در مورد هنرهایی که با موسیقی پیوند دارند، توجه خاص به آهنگ صدا و حرکات بدن را مهم می‌داند و معتقد است که پایه‌ی هنر وزن و آهنگ است و این آهنگها و حرکات، خواه در زندگی واقعی و خواه در تقلید هنرمندان، اگر قابلیت روح یا زیبایی بدن را آشکار کنند زیبا و آهنگها و حرکاتی که نقص روحی یا بدنی را نشان دهند، زشت شمرده می‌شوند.

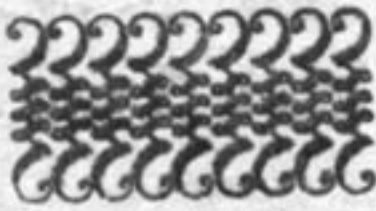
خود مطالبی بیاورد، جز آنچه به حکم قانون شایسته و زیبا و خوب شمرده شده است. در نانی حق ندارد اشعار خود را پیش از آنکه به پاسداران قانون و داورانی که بدین منظور معین شده‌اند، ارائه کند و موافقت آنان را به دست آورد، در دسترس مردم عادی بگذارد. (۱۸)

در شهر پنج هزار و چهل نفری افلاطون، برای نظارت بر ورزش و موسیقی و شعر، شش نفر مامور، انتخاب می‌شوند. دوتن برای نظارت بر شعر و موسیقی و دوتن دیگر برای اشاعه‌ی ورزش و مسابقات ورزشی. آنچه که لازم است بدان اشاره کنم، توجه شدید افلاطون در رساله‌ی «قوانین» به پاسداری از شاعران است. چرا که شعر به زعم افلاطون، تاثیرات آنی و عمیقی بر مردم می‌نهد. البته توجه داریم که رساله‌ی «قوانین» شامل نظریات بسیار افلاطون در شهر مطلوب خود می‌باشد. به همین علت است که در «قوانین» سخت‌گیری افلاطون به مراتب در همه‌ی امور بیش از «جمهوری» و دیگر آثارش است. افلاطون سعی می‌کند همه‌ی موضوعات را در «قوانین» تحت انگاره‌های مشخص و قابل اجرا درآورد. این انگاره‌ها تا حد «خشک» و «سخت» به نظر آمدن مسایل گوناگون از جمله مسایل تربیتی و هنری در کتاب «قوانین» بسط می‌یابند و «نیچه» شاید دیگران را به اعتراض وامی‌دارند. مثلا در بخشی از «قوانین»، افلاطون، در مورد قرائت اشعار شاعران هنگام مراسم جشن و فریاد، امکان هنرنمایی را به شاعران کمتر از پنجاه سال نمی‌دهد و معتقد است که حتی اگر اشعار جوانان در حد «شاهکار» هم باشند، نباید قرائت شوند و وجه تمایز آنها را «قابلیت و مردانگی» شاعران پیرو احترام جامعه به آنها بیان می‌کند. (۱۹)

هنر در حرکت جهان آرمانی افلاطون

در کتاب دهم «قوانین» پایه‌ی فلسفی آثار افلاطون در کل طبیعت جهان با بحث در مفهوم حرکت جهان و شباهت آن به حرکت «چرخ خراطان» که همواره در یک جهت و هماهنگ با یک نظام واحد می‌چرخد، مستحکم می‌شود. از همین پایگاه است که افلاطون به «ایده» و «دیالکتیک» می‌پردازد و سپس بانگیه بر این اصول، تمامی آثار خود را، پدید می‌آورد. این پایگاه، بویژه در نظریات باره‌ای از منتقدان جدید، دارای زوایای ارتجاعی فراوانی است و افلاطون را محکوم به بی‌اعتقادی به «تحول اشیاء» می‌کند. از دیدگاه من، اگر جزمی نباشیم این نقص کلی را در آثار افلاطون نمی‌توانیم کاوید و دریافت. افلاطون در کتاب دهم «قوانین» نخستین حرکت را زاده‌ی روح می‌داند و استدلال می‌کند که مفاهیم معنوی از مفاهیم ذات کهن‌ترند و چون مفاهیم معنوی دارای دو شکل زیبا و زشت هستند، نتیجه می‌گیرد که لااقل دو روح وجود دارد. یکی روح بدی و دیگر روحی که منشاء خوبی‌هاست. «خوبی» هابا «ایده» برابری می‌کنند و به همین سبب دارای انگاره‌هایی هستند که سنت‌های خاص خود را اقتضا می‌کنند. انسان افلاطونی درگیر این سنت‌هاست. در «قوانین» افلاطون جوانان را تشویق به روی‌آوری به سوی ارزش‌های کهن و لزوم حفظ آداب و رسوم گذشته می‌کند و معتقد است که مریبان باید برای انجام این مهم به هر وسیله‌ای دست یازند. اینجاست که افلاطون «مذهب» را وسیله قرار می‌دهد و حکم می‌کند که به هم‌هی جشنها باید جنبه‌ی مذهبی داده شود تا رقصها و سرودها تعست نسلط شدید قوانین جامعه درآیند و هیچ جوانی حق ندارد در این موارد نوآوری کند و هر شهروندی حق محاکمه‌ی جوانان خطاکار را خواهد داشت. قانون عدم نوآوری افلاطون همچنین حکم می‌کند که جوانان باید به پیران احترام کامل گذارند و از دستورات آنها بی‌سروری نمایند. هنرمندانی جوان نیز زیر نظر شدید منتقدان کهن سال‌جامعه

و خط‌مشی ترسیمی آنها، قرار دارند. اصولی که برای هنرمندان در «قوانین» وضع شده است، همگی در حمایت از سنت‌های جامعه و برهم نخوردن نظم سیاسی آن، بکار می‌روند و سبب نوعی وحدت در افراد جامعه می‌شوند. در این مرحله دچار سرگشتگی می‌شویم که چگونه می‌توان زیبایی بیرونی نظریه‌ی «مثل» افلاطون را که از او یک «ایدئلیست» می‌سازد، با واقعیت سیر تکاملی انسان در طول تاریخ، یکجا نگریست؟ آیا می‌توان انسان‌هایی تربیت کرد و به آنان هنرها و قابلیت‌هایی شناساند که در روند تکامل تاریخی انسان و جهان او، در «گردشی دیراهوار» محدود شوند؟ این‌ها و دیگر پرسش‌ها، مسایلی هستند که شیفتگان ام‌روز افلاطون در غرب و شرق با آن‌ها روبرویند.



توضیحات:

- ۱- هر دو گفتار ذکر شده، از «آرتور شوپنهاور» متعلق به کتاب «حکمت زندگی» جلد اول صفحه‌ی ۲۹۰ منبع من، کتاب تاریخ فلسفه، نوشته‌ی ویل دورانت. جلد دوم. ترجمه به فارسی از عباس زریاب‌خویی. صفحه‌ی ۴۶۲.
 - ۲- مقصود، شهر مطلوب (مدینه‌ی فاضله) افلاطون است.
 - ۳- کتاب شامگاه بت‌ها. نوشته‌ی فردریش نیچه، ترجمه به فارسی از عبدالملی دستغیب. صفحه‌ی ۱۸۸.
 - ۴- نقل از کتاب «حکمت در دوران شکوفایی فکری یونانیان» (فلسفه در عهد تراژیک یونانیان» نام اصلی کتاب است). نوشته‌ی فردریش نیچه بازگویی شده از «کامپیو گوتن». صفحه‌ی ۲۴.
 - ۵- کتاب «معنی هنر». صفحه‌ی ۵. ترجمه به فارسی از نجف‌دریابندری.
 - ۶- فضایل چهارگانه، در فلسفه‌ی افلاطون عبارتند از: عدل- فرزندی (حکمت) - شجاعت - خویشتن‌داری (انضباط).
 - ۷- شماره‌های ۴۰۱ و ۴۰۲ کتاب سوم جمهوری.
 - ۸- شماره‌های ۸۰۲ و ۸۰۳ کتاب قوانین.
 - ۹- شماره‌ی ۴۲۵ کتاب چهارم جمهوری.
 - ۱۰- شماره‌ی ۴۴۱ و ۴۴۲ کتاب چهارم جمهوری.
 - ۱۱- شماره‌های ۷۸۸ و ۷۸۹ کتاب قوانین.
 - ۱۲- شماره‌های ۸۱۴ و ۸۱۵ کتاب قوانین.
 - ۱۳- شماره‌های ۸۳۱ و ۸۳۲ کتاب قوانین.
 - ۱۴- شماره‌ی ۶۵۹ کتاب قوانین.
 - ۱۵- شماره‌ی ۶۵۹ کتاب قوانین.
 - ۱۶- مقصود از «سرمشق» همان «ایده» است.
 - ۱۷- شماره‌ی ۶۶۹ کتاب قوانین.
 - ۱۸- شماره‌های ۸۰۱ و ۸۰۲ کتاب قوانین.
 - ۱۹- شماره‌های ۸۲۹ و ۸۳۰ کتاب قوانین.
- لازم به یادآوری است که در این نوشته از «تورهای آثار افلاطون»، ترجمه‌ی فارسی از دکتر محمدحسن لطفی و دکتر رضا کاریانی، سودجسته‌ام و شماره‌های ذکر شده برای توضیح مناسب مورد استفاده از کتاب‌های «جمهوری» و «قوانین»، منطبق با شماره‌ی صفحه‌های مجموعه‌ی آثار افلاطون معروف به مجموعه‌ی «استفانوس» است که در قرن شانزدهم میلادی در پاریس انتشار یافته است.